

# با کاروان عشق و ایثار از مدینه تا شام

اکبر حمیدزاده \*

با توجه به هم‌زمانی انتشار این شماره یاد با ایام سوگواری ماه‌های محرم و صفر، این مقاله به عنوان بزرگداشت مقام شهدا و اسرای کربلا تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

یاد

سال ۶۱ هجری بود که خیر مرگ معاویه در محافل و مجالس طنین انداز شد ضمن این‌که مردم ستم‌دیده و قربانیان استبداد حاکم شام را شادمان کرد، حزب اموی و وابسته‌گان به دربار معاویه را نگران ساخت، برخلاف رأی و نظر او که وصیت کرده بود متعرض چند نفر از برجستگان از جمله حسین (ع) نشوند، فرماندار کوفه طبق دستور یزید، آن حضرت را احضار کرد و ضرورت بیعت را به امام ابلاغ نمود! حسین (ع) که پیش از رفتن به فرمانداری عبدالله بن زبیر را از مرگ معاویه خبر داده بود خطاب به ولید فرمود، خواست یزید با بیعت پنهانی من تأمین نمی‌گردد، لازم است در این رابطه اندیشه کنم و در صورت صلاح آشکارا با یزید بیعت کنم! مروان که از سرسپردگان دستگاه معاویه

\* پژوهشگر علوم اسلامی، خطیب

بود از ولید خواست پیش از آن که فرصت سپری شده و شکار از دسترس خارج گردد، بیعت گرفتن از حسین قطعی گردد! طبق نوشته مفید در ارشاد، حضرت بر خورد تندی با مروان کرد و از فرمانداری خارج شد، فردای آن روز که دیدار دیگری با مروان پیش آمد حضرت در پاسخ به پیشنهاد بیعت مروان فرمود:

فاتحه اسلام را باید خواند، آن زمان که زمام امور مسلمین به دست زمامداری چون یزید سپرده شود، چرا که من از جدم پیامبر شنیدم خلافت بر خاندان ابی سفیان حرام است. باور حسین (ع) دفاع از موجودیت اسلام و ستم ستیزی بود که با ایستادگی در مقابل بیعت با یزیدیان آغاز شد و امام (ع) بزرگترین حماسه بزرگ تاریخ اسلام را پایه گذاری کرد. و با فریاد بلند خویش به گوش تاریخ کوبید که «مثلثی لا یباع مثله» مانند منی با چونان یزید بیعت نخواهد کرد!!

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

«سید الهلّ الالباء الذی علم الناس الحمیه و الموت تحت ظلال السیوف اختیاراً له علی الدینه»

حسین سرور و سالار کسانی است که زیر بار ذلت نرفته و در مقابل ستمگران ایستادگی کرده اند، او کسی است که به مردم درس مردانگی و مروت آموخت و مردن سرفرازانه را در زیر برق شمشیر به پیروان خود یاد داد تا در انتخاب یکی از زندگی ذلت بار یا مرگ شرافتمندانه دومی را انتخاب کنند!

عزم او چون کوهساران استوار علوم انسانی پایدار و تند سیر و کامکار

### حضور بر مزار رسول (ص)

ایستادگی و استواری حسین (ع) در مقابل بیعت و موضع سرسختانه حضرتش به سرعت منتشر شد و التهاب و حرکت پنهان و نگران کننده ای را بر علیه حکومتگران بوجود آورد و امام (ع) آماده هجرت شد، هجرتی که این بار نه تاریخ بلکه موجودیت اسلام را رقم زد و نقطه عطف ماندگاری را ایجاد کرد.

برای این که عواطف و احساسات دینداران بیدار گردد و روح دینی جامعه در برابر بی دینی و الحاد دستگاه حکومتی واکنش نشان دهد، حضرت به زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) رفت،

عرض ادب و سلام کرد و گفت: من حسین فرزند فاطمه هستم و...  
شکوه خویش را با حضرت در میان گذاشت آن شب را تا سپیده دمان به نماز و  
عبادت

پشت سر گذاشت، شب دوم نیز حضور در کنار قبر پیامبر را تکرار کرد و این بار  
روشن تر از شب پیش شرایط پیش آمده را به پیامبر گزارش نمود.

«و قد حضرني من الامر ما علمت»

تو می دانی چه حادثه‌ای برای من پیش آمده است. و این حادثه چیزی جز نگرانی  
از سرنوشت اسلام و مسلمین نبود، حکومت و حکومت‌گران فاسد، از خلافت پیامبر،  
کانونی برای تباهی‌گری ساخته‌اند و موجودیت دین خدا را به سخره گرفته‌اند، چاره‌ای  
جز ایستادگی وجود ندارد «اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر...»  
خدایا، من معروف را دوست دارم و از منکر متنفر هستیم این اولین و روشن‌ترین  
موضع‌گیری آن حضرت در برابر حکومت بود، حکومت منکر.

### ساده اندیشی در تحلیل

در این موضوع که یزید شراب خواره بود، با سگ و خوک بازی می‌کرد، و زن‌باره و  
شهوت پرست بود، مقدسات را زیر پا می‌گذاشت و اندیشه‌های وحیانی را انکار می‌کرد  
و با زمزمه اشعار کفرآمیز تمام ارزشهای دینی را به چالش می‌گرفت تردیدی وجود ندارد  
و مورخین بزرگی چون طبری و دیگران نیز به آن پرداخته‌اند.

اما منکری که حسین (ع) از آن سخن می‌گوید فراتر و بزرگتر از مفاسد شراب و قمار  
و بی‌نمازی و امثال اینهاست، نهی از چنین منکراتی از دیگران هم ساخته است و حال  
آن‌که حرکت حسین (ع) تنها از خود آن حضرت ساخته است، آن چنان که می‌فرماید:

«انی احق بهذا الامر من غیري»

یقیناً من، سزاوارترین کس به انجام این مهم هستم، کار مهمی که از غیر من ساخته  
نیست.

در نگاه امام (ع) بزرگترین منکر حکومت فاسد است که خود کانون منکرات بوده و  
جامعه را در بستر مفاسد گونه‌گون گرفتار می‌سازد، حکومت فاسد به چشمه آبی می‌ماند

که به میکرب وبا آلوده است و جریان آب آلوده هر جا که می‌رسد آلودگی ایجاد می‌کند. چاره کار پاک سازی چشمه است وگرنه چاره دیگری وجود ندارد و امام حسین (ع) با اقدام بزرگ خویش قلب حکومت را نشانه رفته است.

«من رای سلطناً جائراً مستحلاً لحرم الله ...»

مردم، کسی که حاکم ستم پیشه‌ای را ببیند، که حرامهای خدا را حلال کرده، پیمان‌های مقدس الهی را می‌شکند با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد، در بین بندگان خدا بذر گناه می‌افشاند و با تکیه به اهرم ظلم و ستم حکم می‌راند و در مقام اعتراض و مخالفت با چنین حاکمی برنیاید، بر خداوند است که او را با همان ستمگر محشور گرداند. بنابراین نهی از منکر حسین (ع) به بزرگی شخصیت آن حضرت است که آن جایگزینی نظام امامت به جای خلافت خود کامه‌گان است.

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت	حریت را زهر اندر کام ریخت
خواست آن سر جلوه خیر الامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
تا قیمت قطع استبداد کورد	موج خون او چمن ایجاد کرد

### راهی که بازگشت ندارد

امام حسین (ع) تصمیم خود را گرفته بود و برخورد با فتنه کور و جهل پرور بنی‌امیه که موجودیت اسلام را به خطر انداخته بودند راهی جز راه انتخابی فرزند پیامبر نداشت، هدف بزرگ او دفاع از آرمان توحید بود، هدف بزرگی که همه پیامبران خدا برای آن مبعوث شده‌اند.

ما سوی الله را مسلمان بنده نیست	پیش فرعونى سرش افکنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کورد	ملت خوابیده را بیدار کرد
تیغ لا چون از میان بیرون کشید	از رگ ارباب باطل خود کشید
نقش الا الله بر صحرا نوشت	سطر عنوان نجات ما نوشت

با چنین انگیزه‌ای، قافله کربلا، بار سفر بر بست و در فضای بُهت و ناباوری مردم مدینه، راه مکه را در پیش گرفت، برجستگان، در اندیشه انصراف حضرت از ادامه راه برآمدند و هر یک از موضع گمان خویش چاره اندیشانه پیش آمدند، شاید امام را به

توقف و ادار سازند، اما آن حضرت در افق روشنایی وحی راه رضای دوست را انتخاب کرده، آگاهانه پای در راه خطر گذاشته بود راهی که بازگشت نداشت و خود تفسیری بر مشیة الله بود،

گر مرد رهی میان خون باید رفت  
وز پای فتاده سرنگون باید رفت  
تو پای به ره درنه و هیچ مپرس  
خود راه بگو یدت که چون باید رفت  
عمرا طرف از فرزندان امیرالمؤمنین به مخالفت برخاست و با بیان حدیثی از امام حسن (ع) خبر مرگ آن حضرت را داد و گفت خیر تو در بیعت با یزید است، حسین (ع) در ضمن بیان حدیثی از امیرالمؤمنین خبر داد قبر من کنار قبر پدرم خواهد بود و آن گاه فرمود:

«أَتظن انک علمت مالم اعلمه ؟»

آیا تو گمان می کنی من از اطلاعات تو بی بهره ام؟ اما بدان، من هرگز زیر بار ذلت نخواهم رفت محمدبن حنفیه، در مقام خیرخواهی برآمد و موقعیت مقبول آن حضرت را یادآور شد و گفت مردم تو را دوست دارند و من با تمام وجود خیر تو را می خواهم. و سپس پیشنهاداتی را مطرح کرد تا حضرت را از ادامه راه باز دارد حضرت فرمود:

«یا اخی لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لَمَا بایعت یزید بن معاویه»

برادر جان، اگر در تمام دنیا مسکن و مأوانی نداشته باشم باز هم زیر بار بیعت یزید بن معاویه نخواهم رفت.

ام سلمه، بانوی بهشتی که شدیداً مورد احترام حضرت بود و دیگر نام آوران از خاندان پیامبر (ص) هر یک به گونه ای اظهار ارادت کردند تا شاید مسیر حضرت را تغییر دهند، اما حسین (ع) ثابت قدم و مصمم پای در راه دوست گذاشته بود و کمترین دغدغه ای از ادامه آن نداشت، عبدالله بن عمر، فرزندق شاعر و کسان دیگری هم که با حضرت ملاقات کردند، پیشنهادی جز برگشت از این تصمیم را نداشتند ولی حسین (ع) که نفس مطمئنه بود راه رجوع به پروردگار را با آزادی و اختیار انتخاب کرده، سرفرازانه دادوستد با حضرت جانان را برگزیده بود در منطق امام حسین (ع) انتخاب خدائی برترین انتخاب و راه رسیدن به رضای دوست همان می نمود، و ماندن و بودن در کنار یزیدیان در ظرفیت الهی او نمی گنجید.

من از اقلیم بالایم، سر عالم نمی دارم  
نه از آبم نه از خاکم، سر عالم نمی دارم  
مرا چون دایه فضلش به شیر لطف پرورده است  
چو من مخمور آن شیرم سر زمزم نمی دارم

### منادی اسلام مدارا

هر چند که اسلام در زندان اتهام دشمنان، دین خشونت و شمشیر معرفی شده است ولیکن روح و حیاتی آن، مدارا و همراهی همه جانبه با اسلامیان است، بلکه با تمام تعالیم و آموزه‌های آسمانی خود، مردم و انسان‌ها را به سلم و صلح و زندگی انسانی فرا می‌خواند و رمز نفوذ پیامبر (ص) در دل‌های اهل ایمان را رحمت و مدارا می‌شناسد. که اگر سخت دلی و رفتار نیش‌دار در پیش می‌گرفت مسلمانان از دور و بر حضرتش پراکنده می‌شدند و دل به دین و ایمان توحیدی نمی‌دادند.

حادثه عاشورا به لحاظ شهادت طلبی و سازش ناپذیری با یزیدیان ممکن است تأییدی بر اندیشه خشونت طلبی و انعطاف‌ناپذیری باشد، و حال آن‌که بیش از پیش اهمیت هدف‌داری و آرمان‌گرایی حسینیان را نشان می‌دهد و خشونت موجود در حادثه، هویت بنی‌امیه و روح جاهلیت موجود در کالبد یزیدیان را می‌نمایاند.

امام صادق (ع) در سخنی به عمار بن ابی‌احوص، تفاوت آشکار بین این دو قرائت را از اسلام بیان فرموده است تا آیندگان به خطا نروند و اسلام راستین را با اسلامی که برداشت امویان و یزیدیان است به اشتباه نگیرند حضرت می‌فرماید:

«... اما علمت ان اماره بنی‌امیه کانت بالسيف العسف و الجور» «و ان امارتنا بالرفق و التالف و الوقار و التقیه و حسن الخلطه و الورع و الاجتهاد فرغبوا الناس فی دینکم و فیما انتم علیه»

مردم را در فشار نگذارید و آنان را در منگنه حکومت قرار ندهید آیا نمی‌دانی فرمانروایی امویان بر شمشیر و زورگویی و ستم تکیه دارد و حال آن‌که روش ما در حکومت و رهبری مدارا با مردم و مهربانی با شهروندان و متانت و تقیه و حسن سلوک و پارسائی و تلاش، استوار است، بنابراین مردم را به چنین قرائتی از دین توجه دهید و آئین خودتان را به آنان بشناسانید.

روش حضرت امام حسین (ع) در مقام فرماندهی کاروانیان عشق و ایثار، رعایت دقیق مسائل اخلاقی و عاطفی، حتی نسبت به دشمنان، ترجمان روح مدارا و رحمت اسلامی آن حضرت در تفسیر اسلام اهل بیت پیامبر است که مورد توجه و عنایت حضرت صادق (ع) قرار گرفته است.

و بدین گونه است که اصحابی شایسته تر و اهل بیته نیکوکارتر از اهل بیت خودش نمی شناسد، کسانی که در دل تاریکی ترس و وحشت و دشمنی و نخوت زیباترین و ماندگارترین تابلو عشق و فداکاری را آفریدند و فرشته گان خدا را به تحسین فرزند آدم فراخواندند و در شرایطی که حضرت بیعت از ایشان برگرفته و اجازه رفتن به همه گان داده بود، مردانه ایستادند و حماسه بزرگ تاریخ دین داری و ایمان را رقم زدند.

آری، عباس بود که به نمایندگی از طرف جوانان عرض کرد خدا هرگز چنین روزی را نیاورد که پس از تو زنده بمانیم. و نوجوانان مسلم عرض کردند زندگی پس از تو زشت ترین چهره زندگی است که خود را نشان می دهد.

و محمد بن بشیر حضرمی گفت: «اکلتنی السباع حياً ان فارقتک»  
درندگان مرا پاره، پاره کنند اگر از تو جدا شوم.

و مسلم بن عوسجه عرض کرد:

آیا تو را تنها بگذاریم؟ چه جوابی در پیشگاه خداوند خواهیم داشت، به خدا سوگند تو را رها نکنم تا نیزه ام را در سینه دشمنان شکسته و شمشیرم را بر ایشان فرود آورم و اگر بی سلاح باشم با پرتاب سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا افتخار مرگ در آستان تو را از دست ندهم و قاسم که مرگ در رکاب حضرتش را گواراتر از غسل می داند و هنگامی که همگان از مرگ خویش با خبر می شوند عاشقانه زمزمه می کنند:

«الحمد لله الذی اکرمنا بنصرک و شرفنا بالقتل معک، اولاً ترضی ان نکون معک فی

درجتک یا بن رسول الله»

خدای را شکر که ما را به یاری تو گرمی داشته و شرافت جان بازی در رکاب تو را به ما ارزانی داشته است! یا ابا عبدالله، آیا خرسند نخواهی بود که فردا روز افتخار بودن در کنار شما را داشته باشیم؟!

حادثه کربلا نمایش گر شکوه اسلام اهل بیت در تفسیر مدارا و رحمت است.

## اندر طریق اسارت

کاروان در راه است، و حسینیان کمر همت بر بسته عاشقانه در راه مرگ انتخابی خویش گام نهاده‌اند بی‌پروا پیش می‌روند و منزل به منزل به معیادگاه عاشقان نزدیکتر می‌شوند، نه اسارت عاطفی اهل و عیال را بر دوش می‌کشند و نیز در بند پست و مقام دل سپرده‌اند، و نه از توجیه و تفسیر عالمان درباری خوف و هراس دارند، تنها دغدغه موجود انجام وظیفه است و خروج سرفرازانه از میدان امتحال مهم‌ترین و بزرگترین خواست همسفران قافله سالار عشق حضرت حسین (ع) است.

مرگ چونان گردنبند طلا بر گردن زنان جوان است، مردن در این راه، سعادت و واماندن از این قافله شقاوت و ذلت پذیری آشکار است مرگ از ننگ بهتر است، مرگ آری ولی ننگ هرگز! منطقی که روح جمعی کاروانیان را قبضه کرده است!

و با چنین تصویری کربلا رنگ خون می‌گیرد و در یک نصفه روز که زمان کوتاهی است بزرگترین فصل تاریخ اسلام شکل می‌گیرد و روح دین‌داری از خمودگی رها شده، نشاط ایمانی و حیات اعتقادی رنگ جاودانگی به خود می‌گیرد و سوداگران دشت عشق هر یک به گونه‌ای نغمه دوست، دوست سر می‌دهند، و کتاب شور آفرین عاشورا با سجده خونین سید الشهداء بلندی قله، رضا و تسلیم را نشان می‌دهد، و آن‌گاه فصل مهم‌دیگری از این کتاب با عنوان اسارت آغاز می‌گردد.

مردان، مردانه جان باختند و زنان و کودکان بار سنگین حراست از منطق عاشورائیان را بر دوش کشیدند، هر چند که حضرت زین‌العابدین (ع) را با خود دارند ولی قافله سالاری زینب را زینت کاروان خویش ساخته‌اند.

اسیران اهل بیت با کمال بزرگی و بزرگواری، چنان‌که گویا هیچ‌کاری نشده و هیچ مصیبتی ندیده‌اند و برخلاف تشخیص غالب مردم آن روز که اینان را شکست خورده و از میان رفته می‌پنداشتند با پیام پیروزی مظلومیت بر ستمگران حاکم به راه افتادند روز دوازدهم محرم هنگامی که وارد شهر کوفه شدند، سنگینی بار غم مظلومیت را بیش از پیش احساس کردند برای این‌که بیشترین دوران خلافت علی (ع) در این شهر سپری شده بود و دختران آن حضرت در سال ۴۱ همراه برادرشان امام حسن (ع) از کوفه به مدینه رفته بودند و اکنون پس از بیست سال باغل و زنجیر



اسارت وارد آن شهر شده‌اند، با تمام غم و غصه‌ها و اندوه و ماتم که بر کاروان اسیران حاکم بود بی‌درنگ کار تبلیغی خودشان را آغاز کردند و هر کدام از سخنوران به مناسبتی سخن گفتند و پیام شهیدان را به گوش خفته‌گان و بی‌خبران رساندند در مجلس ابن‌زیاد نیز فرزند سمیه را بی‌جواب نگذاشتند و یاوه‌های او را شجاعانه پاسخ گفتند، اگر خطبه‌ها و سخنرانی‌هایی که اسیران ایراد کردند و در کوفه و شام پرونده یزیدیان و حکومتگران فاسد را افشا نمودند وجود نداشت یقیناً تاریخ عاشورا به فراموشی سپرده شده و یا این‌که کاملاً دستخوش تحریف قرار می‌گرفت.

در واقع یکی از اشتباهات سیاسی یزید انتقال اسراء به کوفه و شام بود که بزرگترین ضربه‌های اثرگذار تبلیغی را بر پیکر یزیدیان وارد آورد خطبه سید الساجدین (ع) در کوفه در بازار، در مسجد جامع دمشق، جریان خون شهیدان را در بستر تاریخ جاری ساخت، آن‌چنان که خطبه‌های آتشین دختر علی نیز آبروی دست اندرکاران حکومت را بر باد و مردم را به رو در رویی با دستگاه حاکمه فراخواند در شام هم فرصت کوتاهی پیش آمد که امام چهارم به زیبایی از آن سود جست.

در شرایطی که آن حضرت اسیر و گرفتار بود ابراهیم بن طلحه بن عبیداله تمیمی جلو آمد و از راه شمامت به امام سجاد گفت: در این مبارزه پیروزی با که بود؟ در واقع زخم زبان زد، شمامت کرد، یعنی چه خوب شکست خوردید و دشمنان شما پیروز شدند امام (ع) در پاسخ او فرمود:

اکنون که وقت نماز می‌رسد اذان بگو و اقامه بگو تا بدانی پیروز کیست و شکست در کدام جبهه است! و فرصت دیگری که به دست زین‌العابدین (ع) افتاد در بازار شام بود که پیرمردی ناآگاهانه از پیروزی یزید سخن گفت که امام (ع) با متانت تمام از آیه مودت سنوال کرد و آیه تطهیر را خواند و با استفاده صحیح از فرصت دیگری که در مجلس یزید پیش آمده بود با یک سنوال کوتاه مجلس را زیر و رو کرد آن‌جایی که از یزید پرسید، چه گمان داری اگر رسول‌الله ما را در چنین وضعیتی مشاهده کند؟ و سرانجام این‌که در همان مجلس خطیب دین به دنیا فروش را رسوا کرد و با خطبه‌ای که موجودیت حادثه کربلا جاودانه نمود برای همیشه بنی‌امیه را مفتضح ساخت.

## فقه در استخدام فرصت طلبان

حرکت تعیین کننده امام حسین (ع) در مقابل یزیدیان و فرصت طلبان عرضه سیاست، یک اقدام تکمیلی در طرح صلح امام مجتبی (ع) بود، تا ضمن صیانت و حفاظت از حوزه تشیع، دین و دینداری، از آسیب‌ها و آفات وارده پاک‌سازی شود. و توحید در تمام ابعاد معرفتی آن جلوه‌گری نماید.

و انجام این مهم در شرایط خاص اجتماعی و سیاسی که ظاهراً همه و هر کس هر جا بود دم از دین و خدا باوری می‌زد کار آسانی به نظر نمی‌رسد، بلکه مسئولیتی به سنگینی همان فتنه کور و گزنده‌ای که پدرش علی (ع) با آن روبرو شد به حساب می‌آید.

هر چند که در شکل و قیافه و عملکرد حکومت‌گران، شناخت انحراف و لغزش، از جاده شریعت چندان مشکل به نظر نمی‌رسد، ولی در بافت اجتماعی و لایه‌های مردمی، حکومت شخصیت دینی داشت و مردم به نام خلافت رسول خدا به آن می‌نگریستند، و به نام دین از آن حمایت می‌کردند.

و علت این‌که یزید و عوامل حکومت اموی موفق می‌شوند در اندک زمان ممکن حدود سی هزار نیرو به صحنه آورند و بدون کمترین نگرانی طرح خطرناک قتل و سبی آل‌الله را هدف قرار دهند، نه به انگیزه اقتدار و توانمندی‌های دستگاه حاکمه، بلکه به دلیل تفکر جمعی آحاد جامعه در مشروعیت حکومت بود که خودشان را مکلف به دفاع از آن می‌دانستند و از عواقب بی‌توجهی به خلافت می‌ترسیدند، طرد و نفی و تازیانه و تبعید و زندان حاکمان یک مسئله بود، و مسئله مهم‌تر، حرکت برعلیه وجدان دینی مردمی بود که هنوز باور و اعتقاد خویش را و امدار پیامبر (ص) می‌دانستند و دفاع از خلافت و حکومت را به عنوان یک وظیفه دینی و شرعی پاس می‌داشتند.

و این نکته به اندازه‌ای اهمیت دارد، که عیب‌الله در بازجویی از مسلم بن عقیل از اصطلاحات روشن و پذیرفته شده دینی اسم می‌برد و او را که ثقه، مورد اعتماد و پسر عم حسین (ع) است به نام دین محاکمه می‌کند.

یا عقیل اتیت الناس و امرهم جمیع و کلمتهم واحده لثشت بینهم و تفرق کلمتهم پسر عقیل تو در شرایطی وارد کوفه شدی که مردم در حکومت و فرمانروایی خود هم داستان بودند، و اختلافی در بین آنان وجود نداشت، و این تو بودی که بدر اختلاف

افکنندی و اتحاد کلمه آنان را به خطر انداختی! خود کلمه - امر - ترجمان حکومت است آن‌چنان که در دیگر تعابیر حدیثی نیز همین است، و اصلاً کلمه - امر - همان‌طور که از تعبیر قرآنی اولی‌الامر استفاده می‌شود. عبارت دیگری از حکومت و خلافت است. و پراکندن امر مردم یعنی در افتادن با حکومت و این توجیه قابل قبولی ندارد. و برای حفظ و حراست از یک تشکیلات سیاسی هم داستانی مردم حرف اول را می‌زند و اختلاف کلمه یعنی یک اقدام غیرقابل گذشت امنیتی، که از هر کس سرزند استحقاق سرکوب دارد، و در واقع این بزرگترین اتهامی بود که می‌توانست محکومیت مسلم بن عقیل را در پی داشته باشد و طرح چنین اتهامی به بستر اجتماعی آن برمی‌گردد که وجود داشت. و پسر زیاد، سیاستمدرانه از آن استفاده کرد!

آن‌چنان که علی (ع) از فقدان چنین فرهنگی در جامعه طرفدار ولایت شکوه می‌کند و می‌فرماید:

«و الله - یمیت القلب و یجلب الهم اجتماع» «هولاء القوم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم»

به خدا سوگند دل را می‌میراند، و غم و اندوه به ارمغان می‌آورد این‌که آنان در باطل خویش هم داستان هستند. و شما از دفاع در حق خویش ناتوان و پراکنده‌اید! و یا در جای دیگر که خطر تفرقه و تشتت را یادآوری می‌کند و مردم را به سرنوشت بد پیشینیان که به خاطر اختلافات و چند دستگی‌ها پیش آمد توجه می‌دهد و می‌فرماید: «فانظروا الی ما صاروا الیه فی اخر امورهم» «حین وقعت الفرقة، و تشتت الالفه، و اختلفت» «الكلمه و الافئده ... قد خلع الله عنهم لباس کرامته»

نگاه کنید و ببینید پایان کار و سرنوشت آنان به کجا انجامید آن هنگام که آفت تفرقه جمع آنان را تلاشی کرد و تشتت و اختلاف کلمه، و تمایلات گونه‌گون به وجود آمد، خداوند لباسی کرامت خویش را از آنان برکنند و به ذلت و بدبختی گرفتار آمدند! اتهامی که این زیاد به مسلم می‌زند، از فرهنگ عمومی جامعه برگرفته، و پیشاپیش در وجدان جمعی جامعه او را به دلیل اختلاف افکنی و امنیت شکنی محکوم ساخته است! آن‌چنان که فرزند عقیل در دفاعیات خودش به باور و برداشت خودش از رهنمودهای حسین (ع) استناد می‌کند و می‌فرماید:

«كَلَّا و لَكِنَّ اهل هذا المصدر زعموا ان اباك» «قتل خیارهم و سفک دماءهم و عمل فیهم، اعمال» «كسری و قیصر، فاتیناهم لنامر بالعدل و ندعو الی» «حکم الكتاب و السنه»

نه، هرگز این گونه نیست، مردم این سامان که مرکزیت هم دارد باورشان این است، که پدر تو نیکان ایشان را از دم تیغ گذرانده و نا به حق خونشان را ریخته است! و در مقام حکومت چونان کسری و قیصر پادشاه ایران و امپراطوری روم جنایتکارانه عمل کرده است، و هدف ما از آمدن به کوفه حکومت براساس عدل و داد، و بازخوانی مردم به حاکمیت قرآن و سنت است! هر چند که مسلم مردم را متهم نمی‌کند، ولی فراخوانی ایشان به کتاب و سنت را متذکر می‌شود که اگر به این معنا توجه داشتند حاکمیت آل امیه و زیاد را نمی‌پذیرفتند، ولی با وجود ادعای دین‌داری، تن به سروری یزید و عمال او سپرده‌اند که دست‌شان به خون نیکان امت آلوده است!

بنابراین مردم و شناخت عمومی و فرهنگ حاکم بر جامعه نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری حادثه کربلا داشت. جهل و نادانی از یک سو، سرسپردگی به دنیا، از سوی دیگر و پیروی از دین آفت زده‌ای که حکومت طاغوت آن را ترویج می‌کرد، همه‌گان را به ظاهری از دین‌داری دلخوش ساخته، و از حقیقت دین و آئین نبوی دور ساخته بود، و به همین دلیل اردوگاه‌های ارتش اموی را پر کردند، و گوسفندوار در پی علف و جو و گندمی به راه افتادند. آسیاب شرک اموی را به حرکت درآوردند و به نام خدا به قتل و غارت خاندان خدا کمر بر بستند!

مردمی که اهل نماز بودند، و حتی بسیاری از آنان اهل شراب و قمار هم نبودند، ظاهراً تلاوت قرآن هم می‌کردند حریم حلال و حرام را هم پاس می‌داشتند و چه بسا سر وقت هم نماز می‌خواندند، ولی ناخواسته در امواج تبلیغات حکومتیان شکل گرفته، اختیار و آزادی و انتخاب خویش را از دست داده، و بنام دین در خدمت خلافت، همه چیز خود را رنگ حکومتی بخشیده بودند! آن‌چنان که در روز عاشورا، عمر سعد تذکر نماز به سپاهیان خود می‌داد، و یادآوری می‌کرد تا هر چه زودتر کار را تمام کنند که نمازشان قضا نشود!! و بعضی‌ها را در عصر عاشورا دیدند، که مسلحانه به سمت قتلگاه در حرکت است، به او می‌گفتند کار تمام شده، و کسانی که در پی جوایز بودند سرها را بریده با خود برده‌اند،

رفتن به قتلگاه بی‌فایده است، و قیحانه می‌گفت:

چرا من از این فیض محروم شوم و نام خود را در لیست مجاهدین وارد نکنم؟  
کلّ یتقرّبون الی الله بدمه!

و هر یک سعی می‌کردند به دیگری پیشی گیرد، و قدمی در راستای تقرّب به پرورگار بردارد و در این راستا عالمان دین به دنیا فروش هم بودند و هستند، که قیام حسینی را نوعی شورشگری بر علیه حکومت مشروع و قانونی یزید تبیین می‌کردند!  
قاضی ابوبکر محمدبن عبدالله معافری - م ۵۴۳ - که کتاب احکام القرآن هم دارد، با استناد به روایتی از صحیح مسلم و از قول پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کند.  
«ستکون هناک، فمن اراد ان یفرق امر هذه الامه» «و هی جمیع فاخر بوه بالسیف کائناً ما کان»

به همین نزدیکی حادثه تلخی پیش می‌آید، و در چنین شرایطی هر کس که پرچم اختلاف را برافراشته کرده و در موضوع حکومت مردم را به تشّت و پراکندگی بکشاند و اجتماع آنان را متفرق سازد، هر کس و در هر مقامی که باشد محکوم به مرگ است!!  
و آن‌گاه به جریان عاشورا می‌پردازد و حرکت حسینی را شورش‌گرانه بیان می‌کند و می‌گوید:

- فما خرج علیه احد الا بتاویل و لا قاتلوه. الا بما سمعوا من جده!  
سپاهیان یزید تاویل و توجیه شرعی برای خود داشتند و براساس حدیثی که از رسول‌الله (ص) به ایشان رسیده بود در مقام سرکوب حسین (ع) و یاران او برآمدند!! و در واقع چنین برداشتی از طرف یک فقیه سرسپرده اولاً بی‌خردی و فقدان تفقه را نشان می‌دهد و ثانیاً محمل عُرف و بستر فکری جامعه آن روز را به نمایش می‌گذارد!  
جامعه‌ای که در خُم سیاست اموی رنگ گرفته بود، و جعل حدیث و بلکه تولید انبوه احادیث دروغین از افتخارات حاکمان اموی به ویژه معاویه بود. از یک‌سو فشار و خفقان و سانسور بیشتر و بیشتر می‌شد، تا مردم موقعیت ممتاز اهل بیت پیامبر را فراموش کنند و در عرصه حکومت و سیاست چهره‌های جدید و مورد توجه امویان را باور آورند، و از سوی دیگر حدیث سازان حرفه‌ای استخدام می‌شدند تا وجدان دینی جامعه را در مسیر اراده حکومت تغییر دهند، و ضمن تثبیت سلطه نابخردان، تاریخ را به نفع خود و

اربابانشان تحریف نمایند، اینکه یک عالم اموی می‌گوید:

«ان الحسین قتل بسيف جده»

حسین با شمشیر جدش کشته است!

یعنی خروج بر دولت و حکومت مشروع سرنوشتی جز مرگ ندارد، و حکومت یزید رنگ الهی داشت! و حسین در مقابل آن ایستاد و براندازانه بسیج نیرو کرد و مسلحانه به میدان آمد و کشته شد!

این یک نگاه است، نگاه دیگر این است که دستگاه تبلیغاتی حاکمان آن‌چنان حساب شده و پیچیده عمل کردند که اسلام را از مسیر حق آن به بیراهه کشاندند، و مسلمانان را در راستای اهداف شیطانی خویش استثمار و استخدام کردند، و مردم با احساس وظیفه، در میدان جهاد و دفاع از دین گام گذاشتند و در دفاع از یک حکومت دینی حسین (ع) و یاران آن حضرت را از دم تیغ گذراندند! و از این راه به خدا نزدیک‌تر شدند!!  
- و کُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بَدْمَةً .

و به شکرانه این موفقیت مسجدها ساختند و شکرانه‌ها دادند! آن هم در شرایطی که اگر کسی می‌خواست حدیثی از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کند و فضیلتی از فضائل آن حضرت را حتی از زبان رسول خدا بیان نماید؟ باید خانه امنی پیدا می‌کرد و یا در صندوق‌خانه‌ای وارد می‌شد. همه جهات امنیتی را مراعات می‌نمود، ده‌ها بار تأکید در رازداری و پنهان داشتن آن می‌کرد، و با ترس و لرز مطلب خودش را به دیگری انتقال می‌داد!

البته عالمان سرسپرده و فقیهان حاشیه قدرت جز این نمی‌توانند باشند، و توقعی هم از امثال قاضی ابوبکر وجود ندارد، چرا که آنان شخصیت و والایی حضرت حسین (ع) را درک نمی‌کنند آن‌چنان که پیامبر و اسلام را هم آن‌طور که بود درک نکردند، او توجه ندارد که حسین تجسم اسلام بود، و هر جا که لب به سخن باز کرد از اسلام سخن گفت، در مقام مقایسه اهل بیت پیامبر (ص) با مدعیان دروغین خلافت برآمد و در پاسخ به ولید، فرماندار مدینه که پیشنهاد می‌کرد با یزید بیعت نماید فرمود:

«انا هل بيت النبوه و معدن الرساله» «و مختلف الملائكه، و بنا فتح الله و بنا»

ختم الله و یزید رجل فاسق، شارب الخمر»

قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق و مثلی» «لا بیایع مثله»

ولید، ما اهل بیت و خاندان رسالت هستیم، خانه و آستان ما محل آمد و شد فرشتگان حضرت حق است کتاب هستی با ما گشوده شده، و سرانجام، جهان، مهر کمال را از ما دریافت خواهد کرد، و حال آنکه یزید مردی فاسق و شراب خوار است، و دست او به خون پاکان آلوده و آشکارا گناه می‌کند، و حریم کبریائی را می‌شکنند، و چونان منی دست بیعت به هم چون اوئی نمی‌دهد! ضمن این‌که امام حسین (ع) بدون واسطه از قول پیامبر (ص) نقل می‌کند:

«الخلافه محرّمه علی آل ابی سفیان»

خلافت و جانشینی پیامبر (ص) بر فرزندان ابوسفیان حرام است. چرا که آنان هرگز اسلام نیاوردند، تا بر مسلمانان استیلا، پیدا کنند ولیکن خودشان را به اسلام بستند و به نام اسلام از نتایج شوم اعمال و رفتار عصر جاهلیت رهیدند.

«فوالله ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الكفر»

به خدا قسم آنان مسلمان نشدند، و به نام اسلام کفرشان را پنهان داشتند، از جمله کسانی که به نام فقه و فقاہت کم لطفی کرده، و به هر دلیلی از واقعه تلخ و حادثه جان‌سوز کربلا نافی‌هانه گذر کرده است ابوحامد محمدغزالی است، گرچه احیاء العلوم ایشان کتاب قابل استفاده ایست و مخصوصاً با تهذیب محدث بزرگوار فیض کاشانی در قالب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء مورد توجه اهل تحقیق است، ولیکن چشم‌پوشی ناصواب ابوحامد، بسیار تأسف بار، و مظلومیتی دیگری برای مظلومان تاریخ عاشورا و کربلاست.

ایشان می‌گوید:

فان قيل هل يجوز لعن يزيد لانه قاتل الحسين او امر به؟ قلنا: هذا لم يثبت اصلا. فلا يجوز ان يقال انه قتله او امر به ما لم يثبت، فضلا عن اللعنه، لانه لا يجوز نسبة مسلم الى كبره من غير تحقيق.

اگر سؤال شود لعن یزید به دلیل این‌که قاتل حسین است و یا فرمان قتل را صادر کرده است جایز و یا جایز نیست؟ پاسخ ما اینست که این معنا ثابت نشده است، و مادامی که شرعاً ثابت نشده باشد او شخصاً دست به جنایت زده و یا دستور کشتن حسین را

صادر کرده است نسبت قتل به او دادن توجیه شرعی ندارد تا چه رسد به این که با چنین انگیزه‌ای مورد لعن قرار گیرد!! چرا که جایز نیست، کبیره‌ای، بدون تحقیق به مسلمانی نسبت داده شود!!! و بعد ادامه می‌دهد:

فان قیل فهل یجوز ان یقال: قاتل الحسین لعنه الله؟ او الأمر بقتله لعنه الله؟ قلنا الصواب ان یقال: قاتل الحسین ان مات قبل التوبه لعنه الله، لا نه یحتمل ان یموت بعد التوبه .  
اگر پرسش شود، شرعاً می‌توان گفت خداوند قاتل و کشنده حسین (ع) را لعنت کند؟ و یا این که گفته شود خداوند کسی را که دستور کشتن آن حضرت را صادر کرده است لعنت کند؟

می‌گوییم: حق این است که گفته شود قاتل حسین اگر از جنایت خویش توبه نکرده، از دنیا رفته است مستحق لعن است، ولی این احتمال هم وجود دارد که توبه کرده باشد! و هم او در کیمیای سعادت می‌گوید:

کشتن از کفر بیش نبود و چون توبه کند، لعنت نشاید کرد. که وحشی حمزه را بکشت مسلمان شد و لعنت از وی بیفتاد اما حال یزید، خود معلوم نیست که وی بکشت و گروهی گفتند که فرمود و گروهی گفتند که نفرمود، لکن راضی بود. و نشاید به تحمت کسی را به معصیت کردن نسبت کردن که خود جنایتی بود.

و اندر این روزگار، بسیار بزرگان بکشتند که هیچ، به حقیقت ندانستند که فرمود، پس از چهارصد سال و اند، حقیقت آن چون شناسند و حق تعالی، خلق را از این فضول و از این خطر مستغنی بکرده است، که اگر کسی اندر همه عمر خویش، ابلیس را لعنت نکند، وی را اندر قیامت نگویند - چرا لعنت نکردی؟ - اما چون لعنت بر کسی کند اندر خطر سؤال بود، تا چرا کرد و چرا گفت. اولاً محکمت تاریخی به روشنی موقعیت یزید را در شکل‌گیری جنایت عاشورا نشان می‌دهند، و اگر کسی خالی از ذهنیت‌های جانبدارانه به تاریخ کربلا بنگرد و به عنوان یک تحلیل‌گر بی‌طرف در مقام نقد برآید، کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد که جریان عاشورا در راستای خود کامگی یزید و یزیدیان بوجود آمده است.

یزید، عبید زیاد، سنان بن انس، شمر بن ذی الجوشن و زنجیره دین به دنیا فروشانی که آسیاب ستم اموی را به چرخش درآوردند و به‌نام امیرالمؤمنین دروغین، یزید، بزرگترین



جنایت تاریخ اسلام و بلکه بشر را آفریدند چه گونه می‌توانند از وزرو وبال و آثار وضعی جنایات خودشان شانه خالی کنند، و حادثه‌ای به این بزرگی را سفیهانه، به حساب یک اتفاق و سوء تفاهم بگذارند؟!

زبیدی در شرح احیاء العلوم، نامه‌ای را مورد اشاره قرار می‌دهد که یزید به فرمانروای بصره عبیداله بن زیاد نوشته است، و قسمتی از آن را عیناً نقل می‌کند.

قد بلفنی ان الهل الکوفه قد کتبوا الی الحسین فی القدوم علیهم و انه قد خرج من مکه متوجها نحوهم و قد بلی به بلدک من بین البلدان و ایامک من بین الایام، فان قتلته، و الا رجعت الی نسبک و الی اییک عبید، فاحذر ان یفوتک!!

عبیداله بن زیاد، به من گزارش رسیده است، که حسین به دعوت مردم کوفه، رهسپار آن دیار است، از مکه حرکت کرده است، حوزه استحضافی تو با امتحان سختی روبرو شده، و در جمع دیگر شهرها، موقعیت خطیری پیدا کرده است، و دوران مسئولیت تو در فرمانروایی بصره نیز با روزگار دیگر قابل مقایسه نمی‌باشد، و دو راه بیشتر در پیش روی تو وجود ندارد، راه اول کشتن حسین است که اگر این مهم را انجام دادی موقعیت خودت را تضمین کرده‌ای و گرنه راه دوم خواهد بود که ناچار، تو را به گذشته دودمانت و وضعیت خفت باری که پدرت زیاد داشت برمی‌گردانم، انتخاب با توست ولی بتراش از این که فرصت فوت شود، و جریان سیاست بر علیه تو تغییر جهت دهد!!

ضمن این که سیوطی - جلال‌الدین - در تاریخ الخلفاء می‌نویسد:

و لما قتل الحسین (ع) و بنو ابیه، بعث ابن زیاد برؤسهم الی یزید، فسُرَ بقتلهم اولاً ثم ندِم لما مقته المسلمون علی ذلك و ابفضه الناس و حق لهم این یبغضوه !!

هنگامی که حسین (ع) و برادران و همراهانش کشته شدند ابن زیاد سرهای آنان را نزد یزید فرستاد، و او شادمانه از این امر استقبال کرد، و خوشحال شد، اما وقتی که با خشم و نفرت مردم روبرو شد و کینه‌ورزی آنان را دید اظهار ندامت و پشیمانی کرد، و در این دشمنی و اظهار تنفر حق با مردم بود! و این پشیمانی ربطی به یزید ندارد، همه جلادان تاریخ در مواجهه با مردم و حفظ موقعیت سیاسی خودشان این پشیمانی سیاستمدارانه را داشته‌اند، و زمانی که به بن‌بست سیاسی رسیده و آتش خشم توده‌ها را در برابر خویش دیده‌اند، دیگران را در وقوع جنایت‌ها مقصر شناخته، کوشیده‌اند، دامن

خویش را از شعله‌های آتش خشم عمومی کنار کشیده و دست خونین خود را با آب توبه شستشو دهند!

یزید هم که خود را در چنین گردابی مشاهده می‌کرد خطاب به زحر بن قیس که جریان عاشورا را گزارش می‌داد، در حالی که گریه می‌کرد گفت:

از فرمانبری شما بدون این‌که حسین کشته شود خشنود می‌شدم. خدا پسر سمیه را لعنت کند، به خدا اگر کار وی به دست من بود، او را مورد عفو قرار می‌دادم، رحمت خدا بر حسین باد.

ضمن این‌که یزید هر چند در قتل حضرت حسین (ع) به تعبیر غزالی نادم و پشیمان شده باشد، در اسلام ستیزی و کفر او تردیدی وجود ندارد، و لذا سعدالدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی، به اشعار یزید و چوب زدن دندان‌های فرزند پیامبر (ص) اشاره می‌کند و می‌گوید:

اما نحن فلا نتوقف فی شأنه، فلغته الله علیه و علی انصاره و اعوانه

ما درباره یزید توقف نمی‌کنیم و به او و اعوان و انصارش لعنت می‌کنیم.

و فقیه دیگری که دین خود را به دنیا فروخت و بر سر ایمان خویش معامله کرد و ننگ و نکبت همیشگی را برای خودش خرید شریح قاضی است، او در فتوائی که به نفع یزید و قدرت حاکمه صادر کرد وقیحانه نوشت:

انّ الحسین بن علی خرج علی امام المسلمین و امیر المؤمنین یزید بن معاویه فیجب علی كافة الناس دفعه و قتله.

حسین شورشگرانه در برای پیشوای مسلمین و امیرمومنان یزید بن معاویه ایستاده و مشروعیت حکومت او را زیر سؤال برده است، بنابراین بر همه مردم واجب است که حرکت نمایند و در مقام دفع و رفع این شورش براندازانه برآیند. و اصلاً هم آوائی مردم کوچه و بازار در حمایت از یزید و جنگ با حسین (ع) ترجمان حضور برجسته‌گان و نخبه‌گانی چون تشریح، عمر سعد، و دیگران در اردوگاه بنی‌امیه است، که مشروعیت یزید و حکومت او را در ذهنیت دین داران دین‌شناس جامعه مشروع و مقبول جلوه داده، و اردوگاه اموی را تقویت کرده است، و جالب توجه این‌که در گفتگویی که بین ابی اسحاق و شمر ذی‌الجوشن اتفاق افتاده است، ذهنیت شمر از اندیشه‌های فقهاتی هستی شکل

گرفته و اقدام جنایت کارانه خویش را به نام دین موجه نشان می دهد ابوبکر بن عیاش از ابی اسحاق نقل می کند:

كان شمر يصلى معنا، ثم يقول، اللهم انك تعلم اني رجل شريف فاغفر لي.

قلت: كيف يغفر الله لك و قد اغتت على قتل ابن رسول الله؟

قال: و يحك! فكيف نصنع؟ ان امراءنا هولاء امرونا بامر فلم نخالفهم و لو خالفنا هم كنا شراً من هذه الحمر اسقاه.

قلت: ان هذا العذر قبيح فانما الطاعه في المعروف.

نماز می خواندیم و شمر هم در کنار ما بود، پس از نماز دست به دعا برداشت و گفت:

بار خدایا، تو می دانی که من مرد با شرافتی هستم، پس مرا ببخش!!

گفتم: چگونه ممکن است تو را ببخشد و حال آن که تو در قتل پسر پیغمبر آن ها را

یاری کردی؟

پاسخ داد، وای بر تو، ما چه کاره بودیم، و چه کاری می توانستیم بکنیم؟! امراء و

پیشوایان ما فرمان دادند و ما مخالفت نکردیم و اگر مخالفت می کردیم سرنوشتی بدتر از

چهارپایان آبکش داشتیم!!

گفتم: این عذر بدتر از گناه است، همانا در راستای معروف و نیکی ها باید از امراء

پیروی کرد!

و در واقع حضور بعضی از مدعیان به نام، راه جنایت و بیداد را برای یزیدیان هموار

ساخت و مردم که در هر عصری متأثر از حکومت ها و حاکمان خویش هستند در

امواج سهمگین تبلیغات اموی به راه افتادند، و بزرگترین صحنه غم بار تاریخ بشری را

آفریدند.

و اگر دانه درشت ها چنان نمی کردند، کوتوله ها هم چنین نمی کردند و ننگ کشتن و

غارت کردن آل الله را به نام خودشان ثبت نمی نمودند!

السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين ....

چو در آن دشت بلا افکند بار

کرد از بیگانه گان خالی دیسار

رو به یاران کرد و در گفتار شد

حقه ی یا قوت گوهر بار شد

بعد تحمید و درود آن شاه راد  
 این حسین و این زمین کربلاست  
 بوی خون آید از این کهسار دشت

گفت یازان مرگ رو بر ما نهاد  
 سوی تا سو تیر باران بلاست  
 باز گردد هر که خواهد بازگشت ■



منابع:

- فتوح ابن اعثم ج ۵ ص ۱۸ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۴ بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۲۵.
  - شرح ابن ابی الحدید معتزلی بر نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۴۹.
  - تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۳ الکامل فی التاریخ ج ۴ ص ۴۸.
  - اقبال لاهوری.
  - اقبال لاهوری.
  - مقتل مقرر ص ۱۴۹ اللهوف ص ۱۵.
  - مقتل مقرر ص ۱۵۰.
  - همان.
  - جلال الدین محمد بلخی - مولوی - کلیات شمس تبریزی مقدمه بدیع الزمان فروزانفر ج ۲ ص ۲۶ و
- ۲۷.
- تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۱۹ اعلام الوری ص ۲۳۵.
  - تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۱۹ اعلام الوری ص ۲۳۵.
  - نفس المهموم ص ۲۳۰ مقتل مقرر ص ۲۶۱.

جریان شناسی تحلیلی جراید فارسی روزنامه قانون  
 ۳۳۴